

صفة الأثر دالة على صفة المؤثر في الحياة الأرضية:

در زندگی زمینی، صفت اثر دال بر صفت مؤثر می باشد

لا شك أن حزمة القوانين الفيزيائية الكونية أيضاً حاکمة على الأرض وفي الأرض وبهذا فيصلح أن تساق كدليل هنا أيضاً، فالقوانين هي سبب هذا النظام المُنتج، والطبيعة التي تقوم بالانتخاب ما هي إلا نتاج لهذه القوانين وبالتالي فهي مبنية على قوانين صارمة ومقتنة، ولا يمكن أن يقال: إنها عشوائية وغير مقتنة، والنتيجة فانتخاب الطبيعة للأشكال المناسبة أو الأنسب مقتن أو مرتکز على قوانين، وما دام هناك قوانين فيزيائية على الأقل هي واضحة لنا وبقدر لا بأس به في المستوى الذري وما دون الذري وهو مستوى تعتمد عليه الحياة ويشكل الحياة على الأرض، فإذن هناك مقتن، وهو المطلوب.

بی شک، مجموعه ای از قوانین فیزیکی جهان هستی بر زمین و آنچه در روی زمین است نیز حاکم هستند؛ و از همین رو شایسته است که این قضیه نیز به عنوان دلیل و استدلال مطرح شود. قوانین، دلیل به وجود آمدن این نظام نتیجه بخش هستند و طبیعتی که دست به انتخاب می زند چیزی جز نتیجه همین قوانین نیست. به این ترتیب این طبیعت مبتنی بر قوانینی قطعی است و قانونمند می باشد و نمی توان آن را تصادفی و بی قانون به شمار آورد. در نتیجه انتخاب اشکال مناسب یا مناسب تر توسط طبیعت، قانونمند یا مبتنی بر قوانین می باشد. مادامی که قوانین فیزیکی که حداقل برای ما آشکارند و به اندازه ای قابل توجه، در سطح اتمی و غیر اتمی وجود دارند و زندگی بر پایه این سطح استوار است و زندگی بر روی زمین را شکل می دهد، قانون گذاری نیز وجود دارد؛ و این همان چیزی است که به دنبال آن هستیم.

وهذا أمر واضح، لهذا نكتفي بهذا البيان له هنا وسنعرض له في مواضع أخرى، وسنعرض فيما يأتي إلى ثلاثة أمور أخرى تتعلق بالحياة الأرضية بالخصوص هي:

- الخريطة الجينية.

- وقانون التطور أو الارتقاء بالانتخاب الطبيعي.

- والهدف من التطور أو الارتقاء بالانتخاب الطبيعي [43].

این موضوع کاملاً بدیهی است؛ بنابراین در این جا به همین مقدار بسنده می‌کنیم و در جایی دیگر به تشریح آن خواهیم پرداخت. در ادامه به سراغ سه موضوع دیگر که به‌طور خاص به زندگی زمینی مرتبط است می‌رویم:

نقشه ژنتیکی (ژنوم).

قانون تکامل یا ارتقاء به‌وسیله انتخاب طبیعی.

هدف از تکامل یا ارتقاء به‌وسیله انتخاب طبیعی. [44]

وهنا يطرح الملحدون إشكالاً مفاده: إن حدوث الزلازل في الأرض واصطدام بعض الأحجار أو الكويكبات بالأرض في أوقات سابقة... الخ، يدل على أن الموجود ليس نظاماً بل عشوائية.

در این جا خدا ناباوران اشکالی بدین شرح مطرح می‌کنند: وقوع زلزله‌ها در زمین و برخورد بعضی سنگ‌ها یا شهاب‌سنگ‌ها به زمین در زمان‌های گذشته...، همگی نشان می‌دهد که آن چه وجود دارد یک نظام منظم نیست، بلکه تصادفی است.

وهذا في الحقيقة لا يعدو كونه إشكال الجاهل على فعل ما يجهله، فوجود النظام العام المنتج وثبوتته وثبوت كونه منتج لهدف، لا ينقض بوجود حدث لا يتفق مع النظام العام بحسب الظاهر، ولتقريب الصورة أكثر: فلو كان هناك بستان منظم وفيه أشجار منظمة وغاية في الدقة والتنظيم من جهة الأنواع والمسافات بينها، ورأينا في وسط هذا البستان قطعة أرض قد قلعت أشجارها وجرفت تربتها، فهل هذا الحدث وجهلنا بحيثياته يخولنا أن نحكم على هذا البستان بأنه غابة أو غير منظم، رغم كل التنظيم الذي نراه يحيط بهذه البقعة التي خربت؟ الحقيقة إننا نكون

في قمة العبثية إن حكمنا على هذا البستان بأنه غابة لأننا وجدنا في وسطه بقعة خربت بصورة ما، مع أننا لا ندري لعل سبب هذا التخریب هو لإنشاء دار للسكن في البستان، أو إنشاء بحيرة لزراعة الأسماك، أو مزرعة أبقار أو مرعى مكشوف... الخ، من أسباب محتملة لا نعلمها. ونفس الشيء ينطبق على الأحداث التي يقولون إنها تنقض دليل النظم في هذه الأرض وهذا الكون، فحيث إن النظم قد تبين وثبت بالأدلة، فإنه لا يُنقض بأحداث جزئية لا يُعلم علتها بصورة تامة، وربما لو عرفنا علتها لقلنا إنها غاية التنظيم والحكمة (145).

این سخن در حقیقت فقط مانند اشکال گرفتن شخص نادان نسبت به چیزی است که نمی‌داند؛ چون وجود نظام فراگیر مولد و ثبوت آن و ثبوت هدفمند بودن آن، هیچ منافاتی با وجود حوادثی که ظاهراً با نظام فراگیر هماهنگ نیست ندارد. برای تبیین بیشتر مسئله به این مثال توجه کنید: اگر باغ منظمی با درختان منظم و با نهایت دقت و تنظیم از جهت انواع و فاصله بین‌شان وجود داشته باشد و در وسط همین باغ تکه زمینی بینیم که درختانش کنده‌شده و خاکش شسته شده باشد، آیا این حادثه و جهل ما به شایستگی‌هایش اجازه می‌دهد که حکم کنیم که این باغ، یک جنگل یا یک باغ نامنظم است، با وجود این همه نظم که می‌بینیم که از هر جهت این قطعه زمین خراب را در بر گرفته است؟! واقعیت این است که ما در قله پوچی خواهیم بود، اگر حکم کنیم که این باغ یک جنگل است، به این دلیل که ما در وسطش تکه‌ای زمین خراب دیدیم، با این که نمی‌دانیم سبب آن چیست و شاید علتش ایجاد یک خانه برای سکونت در وسط باغ یا ایجاد یک استخر برای پرورش ماهی یا گاوداری یا چراگاه روباز یا ده‌ها علت محتمل دیگر بوده باشد. همین مسئله بر اتفاقاتی که می‌گویند ناقض دلیل نظم در زمین و عالم آفرینش است منطبق می‌شود؛ یعنی از آن جا که نظام‌مندی عالم، روشن است و با ادله ثابت شده است، با اتفاقات جزئی که علتش را به شکل کامل نمی‌دانیم نقض

نمی‌شود و چه بسا اگر علت این حوادث را می‌دانستیم می‌گفتیم که این نهایت نظم و حکمت است. [46]

فای جهل أكبر من أن يحكم كائن لا يتجاوز عمره في أحسن الأحوال مائة عام - كالإنسان -، على حدث يمتد أثره بعده آلاف أو مئات الآلاف أو حتى ملايين السنين، أليس هذا تماماً كحكم خُلد أعمى يقبع في جحر تحت الأرض على من يقومون بحفر أساس لناطحة سحاب، بأنهم مخربون وعبثيون وقوة غير منظمة ولا عاقلة؛ لأن حفرهم تسبب بإتلاف جحره مثلاً؟! ثم من قال إن كل حدث يخالف المصالح المادية الجسمانية لبعض الموجودات في وقت ما هو فعل عبثي غير عاقل، أليس من الممكن أن يكون هادفاً لإصلاح بعض النفوس، أو يهدف لتحقيق مصلحة الكل؟ أليس القوانين العادلة التي يقرها الجميع تنص على معاقبة المجرم القاتل أو السارق، فهل هذه العقوبة عبث وتدل على عدم النظام وعدم العقل؛ لأنها تسبب ضرراً لإنسان ما؟ أم إن هذه العقوبة هي غاية الحكمة والتنظيم والعقل مع اشتغالها على إتلاف نفس أو مال أو التسبب بضرر ما؟! الحقيقة إن النظم ثابت، وبالتالي فقد ثبت المنظم الحكيم لمن يطلب الحق، والإشكالات لا تنقض الدليل، بل تبقى مجرد إشكالات تشير إلى فشل ملقيها في إثبات عقيدته، ولهذا فهو انتقل إلى الإشكال بعد أن أقرّ بعجزه عن مقارعة الدليل [47].

جهلی بزرگ‌تر از این نیست که موجودی که عمرش در بهترین حالت از صدسال نمی‌گذرد (مثل انسان) درباره اتفاقی که اثرش بعد از او تا هزاران یا صدها هزار یا حتی چندین میلیون سال ادامه دارد حکم صادر کند. آیا این تماماً مثل این نیست که یک موش کور زیرزمینی که همه عمرش را در سوراخی زیر زمین می‌گذراند، درباره کسانی که پایه‌های آسمان خراش را در زمین حفر می‌کنند، حکم کند که کارشان ویرانگری و پوچی است و نیرویی غیرمنظم و بدون عقل می‌باشد، به این دلیل که به عنوان مثال حفاری آنان، باعث از بین رفتن حفره او شده است؟ چه کسی می‌گوید هر اتفاقی که مخالف مصالح مادی و جسمانی بعضی از موجودات در پاره‌ای از زمان شود کاری پوچ و غیرعاقلانه

است؟ آیا ممکن نیست هدفش اصلاح بعضی از نفوس یا تحقق مصلحت همه باشد؟ آیا قوانین عادلانه‌ای که همگی به آن اقرار دارند که تصریح به عقاب مجرم (مثلاً قاتل یا دزد) می‌کند، پوچ و نشان‌دهنده عدم نظم و عدم عقلانیت است، چون موجب آسیب رساندن به برخی از انسان‌ها می‌شود؟! یا این که این عقوبت، نهایت حکمت و نظام و عقلانیت است، با این که مستلزم تلف شدن جان یا مال عده‌ای می‌شود و به برخی آسیب می‌رساند؟! در حقیقت، نظم امر ثابتی است و در نتیجه، نظم‌دهنده حکیم هم برای کسی که طالب حق باشد بسیار روشن و ثابت است؛ و این گونه اشکالات هرگز دلیل نظم را نقض نمی‌کند بلکه در نهایت، صرف اشکالاتی است که نشان‌دهنده شکست صاحب اشکال در اثبات عقایدش می‌باشد؛ و به همین دلیل پس از اینکه به ناتوانی‌اش از مقابله با دلیل اقرار نمود، به سوی اشکال رفت. [48]

[44]. وهم الإلحاد: ص 194.

[45]. وجود التفاوتات الكمومية في الفراغ كافٍ لدحض فكرة أنّ الإنسان يمكنه الإحاطة بالأسباب والعلل بصورة تامة.

[46]. وجود ناپایداری‌های کوانتومی در خلأ برای رد این تصور کافی است که: انسان می‌تواند احاطه کامل به اسباب و علل داشته باشد.

[47]. وهذا الأمر نجد كل عاجز يتعزز عليه لعله يرضي نفسه بالتمسك بعقيدته الباطلة.

[48]. می‌بینیم که هر ناتوانی که عقیده‌ای خلاف اعتقادش به او عرضه شود، همین‌گونه عمل می‌کند، یعنی مُتَمَسِّک به شبهات می‌شود، بلکه نفس خویش را برای تمسک به عقیده باطلش قانع کند.